

سیری کوتاه در کتاب: تجربه ۲۸ مرداد

نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران

سالگرد ۲۸ مرداد شوم، بهانه‌ای است برای معرفی کتاب "تجربه ۲۸ مرداد..." نوشته ف. م. جوانشیر. در این کتاب، پس از سال‌ها تحریف از جانب رژیم منقور شاه مخلوع و انواع جریان‌های مائوئیستی و ضدتوده‌ای، برای نخستین بار یک تجزیه و تحلیل علمی و مستند از تاریخ جنبش ملی‌شدن نفت در ایران به عمل آمده است. "دنیا" ضمن آشنا کردن خوانندگان عزیز با محتوای این کتاب، همه مبارزان ضدامپریالیست و هواداران خلق را به مطالعه دقیق این اثر پرارزش فرا می‌خواند.

"با تاریخ معاصر نهضت کارگران و زحمتکشان ایران، زیر رهبری حزب توده ایران همان رفته است که با تاریخ همه نهضت‌های خلقی و قیام‌های زحمتکشان و ستم دیدگان ایران، از جنبش مزدکی تا به امروز. خداوندان زر و زور هر بار که به ضرب شمشیر و تازیانه و تزویر بر این جنبش‌ها پیروز شده‌اند، مشتی کاتب دیوان خود فروخته را در کنار جوی خون مبارزان نشانده‌اند تا "فتح نامه" بنویسند، تاریخ را به سود ستم‌گران پیروز تحریف کنند و چهره درخشان ستم‌دیدگان به پا خاسته تاریخ‌ساز را با دروغ و بهتان بیالایند. در این تاریخ تحریف شده پردروغ قتلشن دیوانان "عادل" لقب دارند و کوتوله‌های ناقص الخلقه

۱. تالیف: ف. م. جوانشیر، ۳۳۱ صفحه. ناشر: شرکت سهامی خاص انتشارات توده.

تاریخ "آریامهر"، ولی مزدک‌ها، ارانی‌ها و روزبه‌ها به هزار عیب و علت متهم‌اند... (۲)

کتاب "تجربه ۲۸ مرداد" که اخیراً از سوی "حزب توده ایران" منتشر شده، درمقیاس جنبش ملی‌شدن نفت، به کشف دوباره این تاریخ شقه شده، به چرک و دروغ آغشته و درغبار تحریف و شعبده گم و گور شده، رفته است. این خود مبارزهای است با سرشت عمیق انقلابی، چرا که "تلاش خستگی‌ناپذیر و بی‌گیر برای تحریف جنبش ملی معاصر جزئی است از همان کودتای ۲۸ مرداد، و ادامه مستقیم این کودتاست."

"سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی که کودتای جنایت‌بار ۲۸ مرداد را به ثمر رسانیدند، به درستی می‌دانستند که تاوقتی اندیشه‌های انقلابی درمیان خلق ریشه داشته و روح پیکارجویی در مردم زنده باشد، پیروزی آنان موقتی است. باید روح مردم را شکست و توده‌ها را نسبت به راهی که رفته‌اند، دچار تردید و بدبینی ساخت. باید آنچه را که می‌تواند مایه پیروزی آینده باشد، معیوب و مشکوک جلوه‌گر ساخت و بیراهه‌ها را شاه راه."

* * *

۲۸ مرداد در تاریخ معاصر ایران یک "روز" نیست، لکه چرک و خونی است به مقیاس زندگی یک نسل، زخمی است عمیق که علی‌رغم مرهم انقلاب، هنوز از آن خونابه می‌چکد. برای ریشه‌یابی و جمع بست تجربه‌ها و آموزش‌های این رویداد پردامنه - که باید چراغ راه حال و آینده باشد - نمی‌توان در محدوده حوادث روز و در سطح مناسبات احزاب و سازمان‌های سیاسی متوقف ماند. بدون اسلوب صحیح و علمی، هیچ تحقیق معتبری وجود ندارد. مؤلف "تجربه ۲۸ مرداد" این اسلوب را که جان اثر همه‌جانبه او است، چنین معرفی می‌کند:

"ما در این کتاب حوادث کشورمان را در ارتباط با حوادث بین‌المللی، حوادث سیاسی را در پیوند با مناسبات اجتماعی و نبرد طبقاتی، روش هر حزب و سازمان و طبقه اجتماعی را در رابطه با روش سایر سازمان‌ها و طبقات و همه این‌ها را در مسیر تکاملی‌شان در نظر گرفته و بررسی کردیم. به نظر ما این شیوه تنها شیوه صحیح و علمی است. دشمنان جنبش کارگری برای این که این جنبش را به لجن بکشند و بورژوازی سازشکار و ترسوی ایران را از زیرضربه بیرون آورند، به جای بررسی تاریخ جنبش در مجموع خویش، به جای بررسی مناسبات میان طبقات و سازمان‌های مختلف و به جای گذاشتن هر حادثه در جای خود و در جمع حوادث دیگر، به جای ارائه مشی همه سازمان‌های سیاسی که امکان مقایسه را بدهد، فقط به "بررسی" حزب توده ایران، به "بررسی"

۲. تمام جملاتی که در سراسر این معرفی گزارش گونه در داخل "گیومه" قرار گرفته و به ماخذ آن ها اشاره نشده، از کتاب "تجربه ۲۸ مرداد" برداشت شده است. و در ضمن از اثرگران قدر رفیق زنده یاد کامیخش "نظری به جنبش کارگری..."، برای تحکیم استدلال این جا و آن جا بهره گرفته شده است.

فقط و فقط جوانب معینی از فعالیت این حزب، آن هم به استناد این یا آن جمله گسیخته از متن حوادث و مشی حزب می پردازند...

کنه مساله این جا است که

"جنبش ملی شدن نفت ایران، جنبشی یکسر "توده ای" نیست، جنبشی است که قشرهای وسیعی از طبقات مختلف مردم در آن شرکت کرده اند. خلاصه کردن تاریخ این جنبش در تاریخ حزب توده ایران، به هیچ وجه پایه علمی و واقعی ندارد. این جنبش را با همه بزرگی و اهمیت آن باید شناخت و آن را از زیر آوار کودتای ۲۸ مرداد بیرون کشید."

دیدگاه "تجربه ۲۸ مرداد" پایه پای روی داده ها و تحولات سیاسی و از میان دیگ هفت جوش ماجراهای ریز و درشت، اصلی و فرعی، گذرا و پایدار، مسیر هرسازمان و جریان سیاسی مؤثر را تعقیب می کند، شاخ و برگ های حاشیه ای و اضافی را کنار می زند تا هر طبقه و قشر و گروه اجتماعی، درمشی و سیاست و برنامه حزب و سازمان و رهبران خاص خود عریان شود. "باید اجزای گوناگون شرکت کننده در جنبش را هم شناخت و هم معرفی کرد... چنین بررسی همه جانبه ای بسیار ضروری است. توشه ای است از گذشته برای آینده."

زمینه های جنبش ملی شدن نفت

رفیق عبدالصمد کامبخش در اثر پژوهشی و ژرف خود "نظری به جنبش گارگری و کمونیستی در ایران" مبارزه در راه ملی کردن نفت را در ایران که ضربه ۲۸ مرداد نقطه مکث آن بود" از جالب ترین صفحات تاریخ جنبش آزادی بخش ملی خلق های کشورهای مستعمره و وابسته می خواند. و رفیق جوانشیر در کتاب موجز و نمونه وار خود "تجربه ۲۸ مرداد" که به مثابه مکمل تحقیقات رفیق کامبخش در دوران جنبش ملی شدن نفت است، این جنبش را یک انقلاب تمام عیار "ملی و دموکراتیک" که روزه نوینی رو به فضای تاریخ معاصر است، توصیف می کند: زمینه های این انقلاب رهایی بخش را که درخون شکست، در آثار یاد شده چنین می یابیم: در نتیجه اوضاع اقتصادی و سیاسی پس از جنگ، نیروهای تازه ای که در گذشته حضور کم رنگی در میدان های مبارزه داشتند، به عرصه نبرد با امپریالیسم گام نهادند. تضاد بین خلق و امپریالیسم و نیز تضاد میان مردم و دولت مالکان بزرگ و بورژوازی کمپرادور، شدت می یافت و به تدریج به جنبش نیرومند ضدامپریالیستی مبدل می شد. شرکت نفت ایران و انگلیس، به مثابه یک پایگاه غارتگر امپریالیستی و نیز امپریالیسم انگلیس، هدف مستقیم این جنبش بودند. در عین حال امپریالیسم تازه نفس آمریکا نیز در صدد بیرون راندن غول نفتی انگلستان از چاه های طلای سیاه ایران بود. امپریالیسم آمریکا که هنوز در محافل حاکمه ایران تکیه گاه لازم رانداشت، با اتکاء به بخش معینی از بورژوازی ملی و ناسیونالیست های ایران که گرایش های آمریکایی داشتند، می کوشید در چارچوب معینی، از جنبش ضدامپریالیستی مردم به سود خود استفاده کند.

در آستانه ملی شدن صنعت نفت، دورنمای سیاسی کلی کشور چنین بود: بورژوازی ملی به طور فعال وارد مبارزه شده و بخش اعظم خرده بورژوازی شهری را به دنبال خود می کشید و در هنگامه ای که جنبش به اوج اعتلای خود رسیده بود، می کوشید تمام قدرت

حاکمه را به دست خود بگیرد. امپریالیسم آمریکا ابتدا نسبت به بورژوازی ملی ایران هم دردی می‌کرد و حتی به آن یاری می‌رساند. لبه تیز حمله متوجه امپریالیسم انگلیس بود. شعار بورژوازی ملی هنوز به استیفای حقوق مردم ایران از نفت محدود بود و حزب توده ایران شعار لغو امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس و طرد امپریالیسم انگلستان را مطرح می‌کرد. در عین حال حزب توده ایران تنها نیروی متشکل و بسیج‌کننده کشور بود. بورژوازی ملی بدون شرکت فعال و همکاری این حزب نمی‌توانست به موفقیت جنبش امیدوار باشد. به این جهت در برابر حزب توده ایران وظایف مهمی قرار گرفته بود: بسیج نیروهای ضد امپریالیستی، یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر و روشنفکران برای مبارزه فعال، ارزیابی صحیح نیروی بورژوازی ملی، ایجاد همکاری با آن بر مبنای قابل قبول ضمن پیروی از اصل "اتحاد و مبارزه" - یعنی از یک سو افشای خصلت دوگانه آن و از سوی دیگر اشتراک مساعی با آن در مبارزه با دشمن مشترک - کوشش در این جهت که جنبش علیه امپریالیسم انگلستان در تکامل خود به جنبش علیه امپریالیسم به طور عام بدل گردد بدون آن که از استفاده ماهرانه از تضاد بین امپریالیسم آمریکا و انگلیس غفلت شود، افشای به موقع سیاست مزورانه و دورویی امپریالیسم آمریکا، از لحاظ سیاسی تلفیق مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه مردم در داخل کشور به خاطر تامین آزادی‌های دموکراتیک و از نظر سازمانی تلفیق چیره‌دستانه شیوه‌های غیرعلنی با شیوه‌های علنی.

حزب در مسیر این وظایف به فعالیت وسیع پرداخت و با وجود تجربه غیرکافی و ترکیب ناقص رهبری (بخشی از رهبری اجبارا در مهاجرت به سر می‌برد) موفقیت‌های بزرگ به دست آورد. حزب در عین حال با کم‌بها دادن به نقش و نیروی بورژوازی ملی و پربهادادن به نیروی خود دچار اشتباهاتی شد - که اگرچه در قیاس با اشتباهات فاحش و جبران ناپذیر رهبری بورژوازی ملی، بسیار خرد است - ارتجاع و امپریالیسم از آن برای سرکوب جنبش بهره گرفت.

نیروهای سیاسی عمده و استراتژی آن‌ها

از سکوی امروز بهتر می‌توان دیروز را دید. بغرنجی‌های گذشته اکنون معمای حل شده و آسانی است، اما آسان بودن و دسترسی به اجزاء و عناصر این معما، برای بسیاری که موضع طبقاتی‌شان، آن‌ها را در برابر جنبش کارگری ایران و جنبش جهانی کمونیستی قرار می‌دهد و یا سوءظن خصلتی آن‌ها را برمی‌انگیزد، هنوز به معنی گشودن آن نیست. از فراز سکوی امروز، منظر گاهی از یک انقلاب ملی و دموکراتیک، آغشته به بوی شدید نفت، هویدا است. این انقلابی بود "علیه وابستگی ایران به امپریالیسم و علیه مناسبات فئودالی" ولی ببینیم همه نیروهایی که سودای رهبری این انقلاب را داشتند، از آن ظرفیت و طبیعت قاطع و پیکارجویی که لازمه پیروزی است، برخوردار بودند؟ گره‌گاه مساله و جان کلام همین جا است.

در جبهه انقلاب، دنیروی عمده بودند:

۱. جبهه ملی ایران که به زودی قدرت دولتی را نیز در دست گرفت.
 ۲. حزب توده ایران، پیشاهنگ طبقه کارگر که بخشی از خرده بورژوازی شهر، دهقانان و روشنفکران انقلابی را زیر درفش خویش بسیج کرده بود.
- گفتیم که:

"حزب توده" ایران تنها نیروی متشکل و بسیج‌کننده کشور بود. بورژوازی ملی بدون شرکت فعال و همکاری این حزب نمی‌توانست به موفقیت جنبش امیدوار باشد."

این رمز بزرگ جنبش ملی شدن نفت بود. برشالوده این باور حزب توده ایران - به جز دوره کوتاهی که در شناخت ماهیت جبهه ملی دچار تردید بود - به کرات، در هر فرصت مناسب، در هر نشیب خطرناک به دیگر نیروهای ملی پیشنهاد اتحاد و همکاری داد، و بدون استثناء در همه این موارد، جواب رد شنید. در طلیعه جنبش ملی شدن نفت، همین که شب دیکتاتوری جدید، در سیمای نظامی رزم آرا ظاهر شد

"حزب توده ایران با وجودی که به شدت تحت فشار بود، با وجودی که اکثریت رهبران با تجربه آن در این زمان اجباراً در مهاجرت و یا در تبعیدگاه‌های دوردست بودند، تصمیم صحیحی موافق ضرورت زمان اتخاذ کرد. بهر دو نیروی اصلی پایداری ضد دیکتاتوری رزم آرا: جبهه ملی و آیت‌الله‌کاشانی، پیشنهاد همکاری و اتحاد داد. اما این پیشنهاد پذیرفته نشد، بلکه برعکس، کمی پس از آغاز نخست‌وزیری رزم آرا حملات بسیار تند رهبران جبهه ملی به اتحادشوری و حزب توده ایران آغاز شد که صف متحد خلق را شکست و دشواری‌های بزرگی در آینده جنبش ایجاد کرد.

علت این امر را باید در استراتژی جبهه ملی ایران جست که تأمین هدف‌های خود را از طریق تشدید فعالیت ضد کمونیستی و جلب همکاری امپریالیسم آمریکا ممکن می‌شمرد. زمانی که رزم آرا با کمک بخشی از ماموران سفارت آمریکا روی کار آمد، رهبران جبهه ملی به جای این که عمق خطر را درک کنند، به جای این که متوجه ماهیت جنایت‌کار امپریالیسم آمریکا شوند... به این فکر افتادند که به آمریکا بیاورند که جبهه ملی بهتر از رزم آرا می‌تواند منافع آمریکا را در ایران حفظ کند. آن‌ها کوشیدند با عرضه خدمت، خود را به مثابه جانشین مناسب به سفارت آمریکا بقبولانند و برای این که به این هدف نایل آیند، حاضر شدند در جلسات پنهانی با ماموران سفارت‌خانه‌های امپریالیستی و به ویژه ماموران آمریکایی تماس بگیرند.

احمد ملکی مدیر روزنامه "ستاره" و یکی از مؤسسين جبهه ملی ایران، بعدها از این رابطه پنهانی پرده برداشت و در روزهای پس از ۲۸ مرداد که جاسوسی برای آمریکا جزء افتخارات به حساب می‌آمد، خاطرات خود را منتشر کرد و نوشت: "سیاست‌های انگلیس و آمریکا، جبهه ملی را یک دسته افراطی چپ و متمایل به سیاست شمال می‌دانستند و چون طرز نگارش روزنامه‌های توده‌ای حقیقت را بر ما مکتوف ساخته بود، کمیسیون سیاسی جبهه ملی قرار شد تماسی با عامل سیاست خارجی گرفته و به هر دو طرف ثابت کند که این عده فقط یک جمعیت ملی است." در این جلسات که رهبران جبهه ملی ایران با ماموران سفارت و جاسوسان آمریکایی و انگلیسی داشتند، نه تنها کوشش می‌شد که شائبه کمونیست بودن جبهه رفع شود، بلکه به طور آشکار درباره ضرورت مبارزه با حزب توده ایران و راه‌های عملی این مبارزه بررسی می‌شده است.

ملکی می‌نویسد:

"در همین زمان بود که فکر تاسیس حزب زحمتگشان ملت ایران بنا به پیشنهاد خلیل ملکی، توجه دکتر بقایی را جلب کرد و او از توجه امریکایی‌ها به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها حداکثر استفاده را نمود..."

به این ترتیب بود که پیشنهادهای حزب توده ایران برای همکاری با جبهه ملی ایران نه فقط پذیرفته نشد، بلکه هرچه تلاش توده‌ای‌ها برای نزدیکی بیشتر می‌شد، بر تلاش خرابکارانه نفاق افکنان نیز می‌افزود، تا "ثابت" شود که حضرات توده‌ای نیستند."

این نفاق افکنان دل بسته به آمریکا، که بودند؟ جناح راست جبهه ملی: نظایر مظفر بقایی که چکیده زندگی و هویتش را در این جمله عبرت آموز تفسیر کرده است:

"هیچ کس در ایران به اندازه من و دوستانم بر ضد انقلاب مبارزه نکرده است." (۳)

عمیدی نوری که اشتیاق ۲۸ مرداد زودرس تری را داشت و این آرزوی چرکین را در اعتراف صریحش افشاء می‌کند:

"اگر در نهم اسفند مردم (منظور اوپاشی است که دربار برانگیخته بود) رادیو را تصرف می‌کردند، کار به ۲۸ مرداد نمی‌رسید." (۴)

احمد ملکی که کارچاق کن سفارت آمریکا بود. و پس از ۲۸ مرداد، می‌خواست از این جنایت، مدال افتخاری زیب خود کند.

حسین مکی که درست سربزه‌نگاه انقلاب، از پشت به مصدق و جنبش توده‌ها خنجر زد و در آستانه دربار به کرنش درآمد.

و درکنار این رمه چشم دوخته به چراگاه آمریکا، امثال خلیل ملکی که این اعتراف سیاه، بهترین داغ ننگ بر پیشانی نظایر متعدد او است:

"به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. اعلیحضرت همایونی از مبارزات مؤثر و میهن پرستانه ما در نهضت ملی ایران و همچنین از مبارزه ما علیه کسانی که از بیگانه الهام می‌گیرند!!" فصلی بیان فرموده و از حزب ما که به نام نیروی سوم می‌نامیدند، قدردانی فرمودند." (۵)

رفیق نورالدین کیانوری در خاطراتش، از چهره‌های دیگری هم نقاب برمی‌دارد:

"از میان ۱۹ نفر مؤسسين اولیه جبهه ملی، برای حزب توده ایران مسلم بود که دکتر مظفر بقایی، حسین مکی، حائری‌زاده، عبدالقدیرآزاد، عباس خلیلی، عمیدی نوری، احمد ملکی، جلالی نائینی و ارسلان خلعتبری، از سرسپردگان امپریالیسم آمریکا بودند. پشتیبانی کسانی مانند میراشرفی، مدیر روزنامه آتش - مفسد فی الارض معدوم - از جبهه ملی که جلسات مشترک گروه بالا با جاسوسان سفارت آمریکا در خانه‌اش تشکیل می‌شد و ما از آن اطلاع داشتیم، رهبری حزب را در باره مجموعه جبهه ملی دچار اشتباه کرد. به

۳. دفاعیات بقایی در دادگاه، روزنامه اطلاعات، ۷ دی‌ماه ۱۳۴۰

۴. خاطرات عمیدی نوری. اطلاعات. ۲۷ مرداد ۵۳

۵. دفاع خلیل ملکی در دادگاه، روزنامه کیهان ۱۸ اسفند ۱۳۴۴

ویژه که رهبری حزب اطلاعات کاملی در دست داشت که دکتر مصدق از ارتباط این گروه با سفارت امریکا کاملاً واقف است، ولی هرگز قدمی در راه جدا کردن خود از تحریکات این گروه بر نمی داشت. (۶)

این ترکیب رهبری، آن سماجت پی گیر در ابراز خصومت به حزب توده ایران و شکستن همه پلهایی که این حزب به سوی دیگر نیروهای ملی می زد، مفازله آشکار با امپریالیسم امریکا که بخشی از آن اعتقاد سیاسی جبهه و نیم دیگر وسوسه و ماموریت مهره های امریکایی در درون جبهه ملی بود، حزب توده ایران را یک چند در ارزیابی دقیق و همه جانبه جبهه دچار لغزش هایی کرد. وقتی در نظر آوریم که شخصیت هایی چون حسین فاطمی که بعدها در راه آرمان های ملی خون داد، در آن روزها از امام زاده امریکا به نفع مردم ایران انتظار معجزه داشت و این خوش باوری را با صدای بلند آواز می داد، سردرگمی زودگذر در شناخت واقعیت جبهه ملی چندان غیرمنتظره نمی نماید. حسین فاطمی می نوشت:

"از آن سوی اقیانوس اطلس، از کنار مجسمه آزادی و از وطن "ژرژ واشنگتن" این روزها پیام محبت به گوش ما می رسد... امریکا باید در دهانه آتشفشان ما را یاری کند... ما این کمک امریکا را جز با احساسات بشردوستی و عواطف عالیه انسانی، به چیز دیگری تعبیر نمی کنیم. (۷)

این کلمات امروز بوی زنده ای دارد، کفر سیاسی و نشان دهنده راه جهنم است؛ اما در فضای ایران آن روز، معنای دیگری داشت. این امریکازدگی که با استراتژی عمومی جبهه ملی سازش داشت و اصولاً استراتژی یاد شده خود محصول طبیعی آن بود، ما را نسبت به ماهیت ضد امپریالیستی مجموعه جبهه ملی دچار یاس می کرد. چنین بود که در برابر هجوم شدید تبلیغاتی جبهه ملی و به ویژه جناح راست آن، حزب توده ایران به حمله متقابل پرداخت. این سوء تفاهم نطفه اصلی سکوت کوتاه مدت حزب توده ایران در برابر شعار مصدق مشعر بر ملی شدن صنعت نفت بود.

"امروز وقتی به حوادث آن سال ها بر می گردیم، بدون تردید احساس می کنیم که حزب ما می بایست در سیاست خود برای تامین اتحاد نیروها پی گیرتر باشد و اجازه ندهد که نفاق افکنان در خرابکاری خود موفق گردند. سیاست جا افتاده و پخته امروز حزب ما نشان می دهد که برای ما تجربه آن سال ها، بی اثر نگذشته است. ما امروز می کو شیم جناح های گوناگون را با دقت از هم تمیز دهیم، هر جناحی را در حال تکامل و حرکت بنگریم و توجه داشته باشیم که مسیر مبارزه ضد امپریالیستی، خواه ناخواه عناصر صدیق را به راه راست می کشاند. ولی آن روز در سیاست ما این باریک بینی و ظرافت وجود نداشت. ماهمه جبهه ملی را یک واحد کل تلقی می کردیم و خرابکاری بقایای را به حساب مصدق ها، نریمان ها و شایگان ها هم می گذاشتیم، در حالی که این عناصر، علی رغم گرایش به سازشکاری، زمینه مساعد ضد امپریالیستی داشتند."

۶. حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، از انتشارات حزب توده ایران، ص ۱۸ و ۱۷

۷. باختر، به جای باختر امروز، ۱۰ مرداد ۱۳۲۸

جهش در شعار، در جا در استراتژی

" شعار ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر کشور ۱۵ آبان ماه ۱۳۲۹ در شورای عالی جبهه ملی به تصویب رسید. این یکی از پیروزی‌های بزرگ نهضت ضد-امپریالیستی مردم ایران است.

اصل ملی شدن نفت در سرتاسر کشور در جبهه ملی به آسانی پذیرفته نشد و جناح‌های گوناگون جبهه نسبت به این اصل روش‌های گوناگون پیش گرفتند. اقلیتی که دور مصدق و فاطمی بودند اصل ملی شدن را صادقانه پذیرفتند، ولی اکثریت جبهه ملی این اصل را با تاخیر و غیرصادقانه تایید کردند و در واقع در مواضع سابق خویش دایر بر تجدیدنظر در قرارداد - ایران و انگلیس - باقی ماندند.

" تصویب اصل ملی شدن نفت در شورای عالی جبهه ملی و اعلام آن، جهش بزرگی بود در سیاست این جبهه: جهش از تجدیدنظر و شعار ۵-۵۰ و غیره به طرد شرکت استعماری نفت. ولی متأسفانه این جهش فقط در شعار انجام گرفت و نه در استراتژی.

جبهه ملی این شعار را با تمام ژرفای آن - به معنی یک انقلاب ملی و دموکراتیک - درک نکرد و مصدق و یارانش حتی تا ۲۸ مرداد نیز حاضر نشدند بپذیرند که بدون یک تحول اجتماعی و بدون یک تغییر بنیادی سیاسی، شعار ملی کردن نفت در شرایط ایران قابل اجرا نیست.

به یاد داشته باشیم که جبهه ملی و مصدق به میرم‌ترین ضرورت اجتماعی آن روز ایران، یعنی مسأله انقلاب ارضی که پشتوانه رزمی پیروزی در عرصه نبرد ضد امپریالیستی بود، حتی نزدیک نشدند. نبرد ملی بدون درهم شکستن پایگاه‌های طبقاتی امپریالیسم در داخل ایران، دورنمای وسیعی نداشت، اما بورژوازی ملی از شکستن تقدس مالکیت و آزاد کردن نیروهای دهقانی و تعمیق جنبش خلقی هراس داشت.

"همین تطابق ناپذیری شعار ملی شدن نفت با استراتژی اجرای آن، ریشه اصلی شکست ۲۸ مرداد شد. در آغاز شعار ملی شدن به نظر گروهی آسان می‌آمد. برخی از محافل امریکایی نیز به این سهل‌انگاری دامن می‌زدند و چنین وانمود می‌کردند که چیز مهمی نیست. شما نفت را از انگلیس‌ها بگیرید، ما کمک می‌کنیم که خودتان استخراج کنید... ولی در عمل معلوم شد که ملی کردن نفت کار آسانی نیست. چنان‌که گفتیم یک انقلاب است و استراتژی و تاکتیک انقلابی می‌خواهد.

حزب نوده ایران در پذیرش شعار ملی شدن نفت تاخیر کرد... این تاخیر بدون تردید نقص بزرگی است. منطقاً ما که هوادار طرد شرکت نفت، الفای قرارداد و جلوگیری از هرگونه نفوذ امپریالیستی در کشور بودیم، می‌بایست به مراتب زودتر از کسانی که دنبال قراردادهای ۵۰ - ۵۰ " دنیا بسند" بودند، به این شعار برسیم.

اصل ملی شدن بیان درست و کامل همان چیزی بود که ما خواستار آن بودیم و نه تکامل درخواست تجدیدنظر در قرارداد.

دشمنان انقلاب و محافل ضدکمونیست ادعا می‌کنند که حزب توده ایران گویا به این دلیل مخالف ملی‌شدن نفت بود که دراصل تصویب شده، ملی‌شدن نفت در سراسر کشور در نظر گرفته شده بود و حزب توده ایران گویا می‌خواست نفت شمال ملی نشود و به شوروی واگذار گردد. درحالی‌که ملی کردن نفت اصولاً به مساله نفت شمال ارتباطی نداشت. قرارداد همکاری ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال، اگر اجرا می‌شد، اولاً با ملی شدن نفت تناقضی پیدا نمی‌کرد، زیرا این قرارداد به حاکمیت ملی ایران به طور کامل احترام می‌گذاشت. ثانیاً، این قرارداد چندین سال پیش رد شده و موضوع آن پایان یافته بود. دیگر نفت شمالی وجود نداشت که حزب توده ایران بخواهد به اصطلاح برای شوروی‌ها حفظ کند. این نوع ادعاهای دروغین را دشمنان نهضت و نفاق افکنان حرفه‌ای ساخته‌اند تا تبلیغات ضد کمونیستی را دامن بزنند و مانع اتحاد نیروها شوند.

" علت اصلی تاخیر حزب ما در درک اهمیت شعار ملی‌شدن نفت به شرح زیر است:

۱. بی‌اعتمادی نسبت به رهبران جبهه ملی ایران. سوابق گروهی از رهبران جبهه ملی در همکاری با ارتجاع و امپریالیسم، مخالفت آنان با طرد شرکت نفت و تماس‌هایی که با محافل امریکایی داشتند، حزب ما را مدتی دچار این تردید کرده بود که در شعار جدید آن‌ها نیز کاسه‌ای زیرنیم کاسه باشد.

۲. کم توجهی به امکانات کوتاه مدت که می‌توانست جنبش را گامی به جلو ببرد، ولو این‌که به پیروزی نهایی نرساند. این نظر حزب ما که ملی کردن صنایع نفت با کمک امپریالیسم امریکا مقدور نیست و به تحول بنیادی در سیاست خارجی و داخلی نیازمند است، نظر درستی بود، ولی ما توجه نداشتیم که از تضاد امپریالیست‌ها می‌توان برای یک گام به جلو استفاده کرد.

۳. بی‌توجهی به تفاوت اساسی بین دو قشر بورژوازی، قشر کمپرادور و قشر ملی در کشورهایی نظیر ایران. بی‌توجهی به این نکته که قشر بورژوازی ملی نیز یک‌پارچه نیست و جناح‌های گوناگون آن حامل درجات مختلفی از سازشکاری هستند.

۴. بیماری کودکی کمونیسم. عدم آشنایی کافی با اندیشه‌های درخشان لنینی که ضرورت یافتن متحدین را هر قدر هم موقتی باشند می‌آموزد. این بیماری به طور کلی از کم‌تجربگی حزب ما ناشی می‌شد ولی علل و عوامل مشخصی هم وجود داشت که آن را تشدید می‌کرد. از جمله این‌که پس از غیرقانونی شدن حزب، زندگی عادی آن مختل شد، رهبری حزب پراکنده، عده‌ای به زندان افتاده و گروهی مجبور به مهاجرت شدند. پیوند مستقیم رهبری با توده مردم، سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی بریده شد.

البته در همان زمان در صفوف حزب توده ایران نظریات درست وجود داشت. گروهی از کادرهای حزبی که در مطبوعات و امور ایدئولوژیک کار می‌کردند، مصرأ توصیه می‌کردند که شعار ملی‌شدن نفت پذیرفته شود. ماهیت توده‌ای و انقلابی حزب توده ایران و خصلت عمیقاً ملی و ضد-

امپریالیستی آن سبب شد که حزب ما علی‌رغم این دشواری‌ها، شعار ملی شدن را ولو با اندکی درنگ، به‌طور کامل بپذیرد و تا پایان از آن دفاع کند. درحالی که اکثریت رهبران جبهه ملی از همان روزی که به ناچار این شعار را پذیرفتند، به آن خیانت کردند و از اجرای جلودگیری نمودند."

سه مرحله در جنبش ملی شدن نفت

جنبش ملی کردن صنعت نفت را برحسب نقاط عطفی که در آن پدید آمد و تغییرات متناسب با آن درمناسبات میان نیروی عمده جنبش، یعنی حزب طبقه کارگر از یکسو و سایر نیروهای ضدامپریالیستی بخصوص بورژوازی ملی که مدعی نقش رهبری بود، ازسوی دیگر، می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول شامل دوران تشدید مبارزه به‌خاطر رد قرارداد الحاقی می‌شود. این مبارزه که تقریباً در سراسر کشور گسترش یافت، شعار ملی کردن صنعت نفت را در دستور روز قرار داد. این مرحله دوران پیش از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و به حکومت رسیدن نمایندگان بورژوازی ملی به رهبری مصدق را دربرمی‌گیرد.

"گره همه مسایل سیاسی آن‌روز ایران سرنوشت نفت جنوب بود. رزم‌آرا وقتی برسرکار آمد امیدوار بود که منافع آمریکا و انگلیس را آشتی دهد و نفت ایران را میان آنان تقسیم کند... اما محافل انگلیسی که رزم‌آرا نزدیک‌ترین پیوند را با آن‌ها داشت، مصرأ از او می‌خواستند که قرارداد الحاقی را به سود آن‌ها به تصویب رساند."

سیاست رزم‌آرا و همه دولت‌های آن‌روز معطوف به آن بود که قرارداد را در محیط کم و بیش آرام و پیش از آن که نیروهای مترقی بسیج شوند، به تصویب مجلس برساند، اما رقابت شدید آمریکا و انگلیس بر سر تصاحب ثروت‌های خاور نزدیک و میانه، به‌خصوص ایران، مسأله را به درازا کشاند و این نبرد پشت‌پرده که عمیقاً در جامعه ما بازتاب می‌یافت، هم با اعتلای جنبش آزادی‌بخش ملی در ایران مقارن شد و هم خود انگیزه و الهامی برای اوخ گیری این جنبش شد. **مرحله دوم**، با تصویب قانون ملی شدن نفت و برسرکار آمدن مصدق آغاز شد.

"مصدق از بحران عمومی سیاسی که کشور را فراگرفته بود استفاده کرد و مجلس را واداشت که قانون ۹ ماده‌ای مربوط به طرز اجرای اصل ملی شدن نفت را تصویب کند و اجرای آن را به عنوان برنامه دولت بپذیرد... مصدق با پذیرش نخست‌وزیری قدرت حاکمه را به دست نگرفت، بلکه فقط بخش کوچکی از آن را به اتکال افکار عمومی و با بهره‌گیری از بحران سیاسی تصاحب کرد. بخش بزرگ‌تر قدرت در دست دربار باقی ماند. اکثریت مجلس شورا و سنا که به نخست‌وزیری مصدق رای داده بود درواقع مخالف او بود. ارتش و نیروهای مسلح، ملاکین بزرگ و حتی اکثریت رهبران جبهه ملی مخالف او بودند. مصدق سازمان سیاسی استواری که از او پشتیبانی کند، نداشت. از فردای پذیرش نخست‌وزیری، رهبران جبهه ملی یکی پس از دیگری از مصدق جدا شدند و در برابر او صف بستند. جبهه ملی عملاً تعطیل شد."

"مصدق که با این وضع روی کار آمده بود، کوشید تا کابینه خود را از

کسانی تشکیل دهد که هریک جناحی از هیات حاکمه را راضی کند. به علاوه ترس از انقلاب قاطع ضدامپریالیستی و دموکراتیک، عدم باور به نیروی مردم، امید به حل مساله نفت درچارچوب مناسبات حاکم و در پیوند با امپریالیسم امریکا در ترکیب نخستین کابینه مصدق منعکس شد. مصدق کابینه‌ای به مجلس معرفی کرد که به هیچ روی درسطح وظایف انقلابی‌اش نبود. تقریباً همه اعضای آن درکابینه‌های قبلی وزیر و صاحب مقام بودند. چهار نفر از آنان در کابینه علاء عضویت داشتند. پست وزارت جنگ در دست نماینده شاه بود و پست وزارت کشور به سپهبد زاهدی کودتاچی سپرده شده بود که از مدت‌ها پیش علیه جنبش انقلابی ایران و شخص مصدق توطئه می‌کرد.

"این هسته توطئه‌گری ضدملی در درون جبهه ملی بسیار تقویت شد، ارتباطات آن محکم‌تر و فعالیت خرابکارانه‌اش شدیدتر گشت. و در تمام طول حکومت مصدق ادامه یافت تا به ۲۸ مرداد رسید. به عبارت دیگر زمانی که مصدق و یارانش خوشدلانه به کمک آمریکا در امر ملی شدن نفت چشم دوخته بودند، "سیا" عمال خود را در درون کابینه جا می‌داد و سقوط آن را تدارک می‌دید."

تصویب قانون ملی شدن نفت و روی کار آمدن مصدق، نتیجه مبارزات توده مردم و در عین حال حوادثی بودند که هم امپریالیسم و ارتجاع داخلی و هم نیروهای دموکراتیک را در برابر وضع جدیدی قرار می‌دادند. این مرحله به حوادث تیرماه ۱۳۳۰ منجر شد که طی آن اقدامات امپریالیست‌های انگلیس و امریکا (که حالا دیگر مشترکاً عمل می‌کردند) و نیز ارتجاع داخلی در برابر مبارزات مردم با شکست مواجه گردید و در نتیجه زمینه برای ایجاد جبهه واحد ضدامپریالیستی فراهم آمد.

این مرحله سرشار از وقایع مهم داخلی و خارجی است. در این مرحله تضادها شدت می‌یابند و تغییراتی که در سیر حوادث تاثیر داشت، درخصلت این تضادها پدید می‌آید. مرحله یادشده بخصوص از مبارزات جوشان توده‌ها، یعنی نیروی غمده جنبش مشحون است. جنبش به نقطه اوج رشد خود می‌رسد. تضادهای موجود میان دو امپریالیسم امریکا و انگلیس و نیز تضاد میان کشورهای امپریالیستی از یک سو و ایران که به وسیله دولت بورژوازی ملی اداره می‌شد، از سوی دیگر، دستخوش تغییرات زیاد گردید.

سیاست ایالات متحده امریکا در ایران، پس از تشکیل جبهه ملی، جهت مشخص به خود گرفت: استفاده از جبهه ملی برای تصاحب نفت ایران. ترکیب و روحیات جبهه ملی نیز مشوق این تمایل امریکا بود. زمانی که اصل ملی شدن نفت به تصویب رسید، برخورد دوگانه امپریالیسم امریکا به این اقدام آشکار گردید: از یک سو ترس از این که تحولی چنین بتواند برای سایر کشورهای صاحب نفت سابقه شود و آن‌ها نیز به همین سهولت به منافع انحصارات امریکایی لطمه وارد سازند، از سوی دیگر دورنمای فریبنده برای پیروزی آسان.

موضع‌گیری امریکا در کنفرانسی که در آوریل ۱۹۵۱ در واشنگتن تشکیل شد، تا امریکا و انگلیس خط مشی مشترکی در مورد ایران بیابند، تأیید این نظر است. روش امریکا در این کنفرانس اعمال فشار به انگلستان بود تا هرچه زودتر او را از موضع خود بیرون راند.

از زمانی که مصدق روی کار آمد ورق برگشت. اکنون حل هرچه سریع‌تر مساله مطرح بود. امپریالیسم امریکا که در سودای تحقق انتظاراتی بود که از جبهه ملی داشت، با دعاوی خود

وارد میدان شد. ضمناً آمریکا نمی‌خواست که به چیز کم قناعت کند. دولت مصدق نیز در شرایطی که جنبش خصلت همگانی به خود گرفته بود، نمی‌توانست به امپریالیسم آمریکا وعده‌های بزرگ بدهد و به‌طریق اولی در برابر آن به عقب‌نشینی‌های بزرگ تن دردهد. این امر سایش‌هایی را میان دولت مصدق و ایالات متحده، آمریکا به وجود آورد و باعث نزدیکی نیروهای امپریالیستی و فشار مشترک آنان بر محافل حاکمه ایران شد.

مرحله سوم: از تیرماه ۱۳۳۱ یعنی هنگامی که نیروهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی برای سرنگونی دولت مصدق متحداً عمل می‌کنند تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را که منجر به استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور شد، دربرمی‌گیرد. انشعاب درجبهه ملی و خروج عناصر ارتجاعي و امریکایی از آن، مشخصه این مرحله است. با این تحول سیاست خارجی جبهه ملی وارد مرحله قاطع‌تری شد. درعین حال گسترش جنبش، در بورژوازی ملی به طور اعم و در میان نمایندگان آن یعنی جبهه ملی و مصدق به‌طور اخص، ایجاد هراس کرد:

«مبارزه عمومی مردم در ۳ تیر، مصدق و دولت بورژوازی ملی را از نو برسرکار آورد. ولی این مبارزات درعین حال قدرت نیروهای دموکراتیک را نشان داد. دورنمای این قدرت پویا نمی‌توانست برای بورژوازی ملی با خصلت دوگانه و تزلزل و نوسان آن خوشایند باشد.

«در قیام ۳۰ تیر هدف‌ها و شعارها و شیوه‌های گوناگون مبارزه که از طرف سازمان‌های گوناگون مطرح می‌شد، به قضاوت توده مردم گذاشته شد و صحت نظرات حزب توده ایران به اثبات رسید. مردم با گوشت و پوست خود احساس کردند که ملی کردن نفت درواقع یک انقلاب ضد امپریالیستی است و تنها در نبرد قاطع با نیروهای امپریالیستی — چه انگلیسی و چه امریکایی — می‌تواند پیروز شود. مردم دست خون آلود امپریالیسم آمریکا را در کشتارسی‌ام تیر دیدند. خوش‌بینی نسبت به امپریالیسم آمریکا که جبهه ملی و حکومت مصدق به مردم تلقین می‌کرد، درسی‌ام تیر تبدیل به ترهید و ناباوری شد. نقش خائنانه دربار پهلوی نیز بیش از پیش آشکار گشت و قشرهای هوادار مصدق به درک این واقعیت آغاز کردند که تا این دربار باقی است، دست از توطئه برنخواهد داشت. در این قیام دست سازشکاران روشن شد. کسانی که به مردم توصیه می‌کردند که دست از تظاهرات خونین برداشته و برای رویارویی با توطئه امپریالیستی "قوام-شاه" "در پشت بام‌ها قاشق بزنند" تاحد زیادی رسوا شدند. مردم دنبال آن‌ها نرفتند. شعارهای "مرگ بر شاه"، "مرگ بر امپریالیسم آمریکا" با شیوه‌های قاطع نبرد درآمیخت، قیام سی‌تیر آشکارا مهر و نشان توده‌ای خورد. این، تحول کیفی در جنبش ملی شدن نفت، برجسته‌ترین خصلت این قیام و مهم‌ترین عامل پیروزی آن بود.

شعارهای ضد امپریالیستی و ضد امریکایی و ضد درباری که درسی‌ام تیر از طرف مردم داده شد و پس از آن با وجود مخالفت جبهه ملی در صفوف نهضت ماند و ریشه دوانید، منحصرأ شعارهای حزب توده ایران بود. سی‌ام تیر تنها با حضور حزب توده ایران (که ترکیب طبقاتی جبهه پایداری را به‌طور کیفی تغییر داد) بود که روز قیام ملی شد و در تاریخ ماند.

در نتیجه قیام سی تیر:

— "مصدق نه از طریق بازی‌های پارلمانی، بلکه بر روی امواج قیام توده مردم

و به ویژه زحمتکشان پیروز شد. " -
 " ضرورت و امکان اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی آشکارتر شد. قیام سی تیر
 حاصل اتحاد نیروهای ملی ایران بود. " -
 " دشمنی با مصدق در محافل حاکمه ملاک - بورژوازی تشدید و موقعیت او در
 این محافل تضعیف شد. بحران از جلو صحنه به پشت پرده رفت و توطئه‌گری‌ها
 فعال گردید. " -
 " حکومت دوگانه مصدق - شاه - که از آغاز روی کار آمدن کابینه مصدق
 آغاز شده بود، به سنگین شدن کفه ترازو به نفع مصدق و تمرکز بخش قابل -
 ملاحظه‌ای از قدرت حاکمه در دست او گرایید. "

تا آستانه فاجعه ۲۸ مرداد

از سی تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که آوار مدهشی به حجم زندگی یک نسل و به بهای
 دود شدن و تباهی طلایی‌ترین سال‌های تاریخ معاصر ایران بر سر میهن ما فرود آمد، چه گذشت؟
 چه گذشت که آن توده‌های عظیم جان برکف که روز سی تیر ماه برای دفاع از حکومت ملی مصدق،
 در کوچه‌ها و خیابان‌ها، بادست خالی با تانک‌ها و سرنیزه‌ها گلاویز شدند و به پیروزی رسیدند،
 در برابر کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد تقریباً نقش ناظران بی تفاوت و یا حداکثر چهره هم -
 دردی غیرفعال را گرفتند؟ مصدق با نیرو و ریشه خود چه کرد؟ رمز دردناک فتح ارزان کودتا،
 در پاسخ دقیق این پرسش است:

" مصدق با اعلام شعار " اقتصاد بدون نفت " بخشی از هواداران خود را
 که به امید بهره‌گیری از درآمد نفت از او پشتیبانی می‌کردند، از دست داد.
 این بخش به سوی همکاری با نیروهای ارتجاعی متمایل شد. ولی مصدق از اعلام
 و انجام اقداماتی که می‌توانست از طرف توده‌ها پایگاه او را گسترش دهد سرباز
 زد. برعکس، بار اقتصاد بدون نفت را از طریق افزایش مالیات‌های غیرمستقیم
 و تشدید تورم به دوش زحمتکشان گذاشت و لذا مواضع خود را در میان آنان نیز
 تا حدود زیادی تضعیف کرد. "

اقتصاد بدون نفت محصول یک سیاست انفعالی و تسلیم طلبانه بود، درست همان
 حربهای بود که امپریالیسم جهانی برای تحلیل بردن دولت مصدق، از طریق انجماد امکانات و
 ظرفیت‌های اقتصادی آن احتیاج داشت. جنبش با پول نفت که در آن شرایط بحران بیش از هر
 وقت دیگر به هردینار آن نیاز بود، می‌توانست بنیه خود را تقویت کند، به بهبود وضع
 زحمتکشان یاری برساند، با تحکیم پایه‌های مالی و اقتصادی دولت به تقویت مواضع سیاسی آن
 بپردازد. اما مصدق محاصره اقتصادی ایران را توسط امپریالیسم، بایستن شیرهای نفت به روی
 کشورهای سوسیالیستی کامل کرد. این همان سیاستی بود که غرب امپریالیستی آرزو داشت و در
 دل ارتجاع داخلی به رهبری دربار که برای منزوی کردن دولت عاصی به جان می‌زد، قند آب
 می‌کرد.

" جریان تلاش کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران و مخالفت
 محافل امپریالیستی با این امر که دولت مصدق به تبعیت از اینان حاضر به
 فروش نفت نشد "

یکی از صریح‌ترین جلوه‌های تزلزل و سوءظن هراس‌آمیز بورژوازی ایران در برابر پرولتاریای جهانی است. پیشنهادهای متعدد و متنوع کشورهای سوسیالیستی برای نیرو دمیدن در مقاومت مصدق از طریق خرید نفت ایران و شکستن حلقه محاصره امپریالیستی، همواره با دیوار بلندی از سکوت و تعارفات بی‌محتوای دیپلماتیک روبرو شد. و این نه تراژدی مصدق، که تراژدی تراویده از تنگ‌نگری طبقه‌ها و است.

" علت واقعی این‌که مصدق جرات نکرد نفت به کشورهای سوسیالیستی بفروشد، فشار مداومی بود که از طرف ارتجاع و امپریالیسم در داخل و خارج به او وارد می‌شد. و تعهداتی بود که در قبال آمریکا داشت. مصدق تا پایان حکومت خود نتوانست بر این نیروی ارتجاعی و گرایش‌های باطنی خود چیره گردد. "

" مصدق همان‌طور که می‌خواست نفت را به کمک آمریکا و به اتکای طبقات دارا ملی کند، اقتصاد بدون نفت را هم می‌خواست با کمک آمریکا و همان طبقات پیش‌بردد. باورکردنی نیست، ولی واقعیت است. او پس از بازگشت از آمریکا، همان وقتی که به نتیجه رسیده بود، با کمک آمریکا ملی کردن نفت ممکن نیست، از ترومن (رئیس‌جمهوری آمریکا) خواسته بود که به او کمک کند تا بتواند مدتی بدون نفت زندگی کند. "

سیاست خارجی شرق‌گرای حکومت مصدق، بازتاب مشی او در برابر طبقه کارگر ایران و حزب سیاسی آن بود. در عرصه داخلی، گریز از همکاری و اتحاد ضروری - و حتی حیاتی - با حزب توده ایران، در صحنه خارجی به صورت رد زدن به سینه واقعی‌ترین دوستان جنبش ضد امپریالیستی خلق‌های ایران و خالی کردن پشت این جنبش در صحنه جهانی، ظهور می‌کرد. در واقع این دو عمل‌کرد، دو روی یک سکه بودند. سیر انزوایی و عمدی سیاست مصدق در جهان امتداد طبیعی سیر انزوایی او در داخل کشور بود. و این تنها حزب توده ایران بود که به طور یک‌جانبه برای تغییر این سیر انزوایی و تبدیل آن به پیوند رزم‌جویانه در یک اتحاد خلقی و ملی تلاش می‌کرد.

سیاست حزب توده ایران نسبت به دکتر مصدق و دولت وی از ۳۰ تیر به نسبت قابل توجهی تفاهم‌آمیزتر شد. و اگر هنوز ناپی‌گیری‌هایی وجود داشت، از حادثه ۹ اسفند به بعد، این ناپی‌گیری‌ها هم از میان رخت بریست. در ۹ اسفند ۱۳۳۱ حزب پشتیبانی قاطع خود را از دکتر مصدق، در میدان عمل به معرض نمایش گذاشت. ماجرا از این قرار بود که:

بر حسب توطئه قبلی دربار، می‌بایستی شاه اعلام دارد که برای معالجه به خارج می‌رود و تلویحا وانمود کند که این سفر نوعی اظهار عدم رضایت از دکتر مصدق است. طراحی شده بود که متعاقب اعلامیه دربار دستجات از پیش تدارک شده اوباش و نظامیان طرفدار شاه به خانه دکتر مصدق حمله کنند و او و یاران وفادارش را از میان بردارند. صبح ۹ اسفند نقشه آغاز به اجرا شد، اما صفوف عظیم حزب توده ایران و جمعیت ملی مبارزه با استعمار (سازمان علنی حزب) راه را بر مهاجمان بستند و آن‌ها را درهم شکستند. به دنبال این حادثه، نیروهای دموکراتیک طی ۴ روز در سطح شهرها به نمایش و تظاهرات خود علیه شاه و دربار ادامه دادند. رفیق کیانوری در خاطرات خود آن روزهای سرنوشت ساز را چنین تصویر کرده است:

" برای حزب ما توطئه ۹ اسفند جدی‌ترین ناقوس خطر بود. ما تردید نداشتیم که جبهه متحد همه نیروهای دشمن تصمیم آخرین خود را گرفته و هر لحظه باید

در انتظار ضربه تازه‌ای بود. توطئه ربودن و قتل سرلشکر محمود افشار طوس (رئیس شهربانی مصدق) توسط باند جنایتکار آمریکایی - درباری، با شرکت مظفر بقایی، سرلشکر زاهدی، به روشنی مشخص می‌کرد که کودتاچیان می‌کوشند اطراف مصدق را از کلیه عناصری که برای آن‌ها نامطمئن بودند، خالی کنند. این توطئه فاش شد و دقیقاً معلوم گردید که چه دست‌هایی در پشت آن بودند. عاملان این جنایت بازداشت شدند.

تمام درخواست‌ها و فریادهای حزب ما برای محاکمه و مجازات جانیان که می‌توانست ضربه‌ای جدی علیه مرکز توطئه باشد، از طرف دکتر مصدق بی‌پاسخ ماند. درست مثل این‌که چشم و گوش دکتر مصدق در این جهت، یعنی در جهت دیدن خطر کودتا و شنیدن حذر باش‌ها به کلی از کار افتاده بود.

هر روز که به ۲۸ مرداد نزدیک‌تر می‌شدیم، آثار و نمونه‌های شدت یافتن خطر زیادتر می‌شد و به همان تناسب هم، صدای بیدار باش‌ها و هشدارهای حزب ما راسخ‌تر می‌گردید.

در رهبری حزب توده ایران شناخت از ماهیت سیاست دکتر مصدق و لزوم پشتیبانی همه‌جانبه از او، مورد تأیید همه قرار گرفته بود. حزب توده ایران با اطلاع و حساب دقیق از امکانات نیروهای خودی و نیروهای دشمن (دربار و ارتش گوش به فرمانش، عمال امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس، همه مرتجعین یعنی طبقات حاکمه: کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان و بخصوص بخش جداشده از جبهه ملی) به این نتیجه رسیده بود که جلوگیری از کودتا، تنها و تنها در صورت اتحاد و همکاری همه‌جانبه همه نیروهای ضد امپریالیستی، یعنی نیروهای توده‌ای و دکتر مصدق و هواداران راستین او، امکان‌پذیر است. تنها چنین اتحادی می‌توانست قشرهای وسیع مردم را برای مقابله با دسایس دربار و امپریالیست‌ها تجهیز کند. ولی از طرف دولت دکتر مصدق و همه گروه‌های وابسته به جبهه ملی، درست در جهت عکس حزب ما عمل می‌شد و به جای نشان دادن جهت خطر اصلی، تنها به تحریک علیه حزب ما می‌پرداختند. تمام انتشارات حزب ما و گروه‌های وابسته به جبهه ملی در ماه‌های فروردین تا مرداد ۱۳۳۲ شاهد این واقعیت است. درست به همین علت است که مخالفان و دشمنان حزب توده ایران، در تمام ادعاهایی که در زمینه فعالیت حزب ما در دوران حکومت دکتر مصدق دارند، برای این دوران، یعنی دوران حادث شدن دسیسه‌های امپریالیسم، دربار و سرسپردگانش، دوران تدارک و انجام کودتای نافرجام ۹ اسفند تا ۲۸ مرداد، نمی‌توانند حتی یک نمونه علیه سیاست و موضع‌گیری حزب ما در پشتیبانی همه‌جانبه از دکتر مصدق بیاورند. " (۸)

۲۸ مرداد، میوه طبیعی سیاست مصدق

فاجعه تاریخی ۲۸ مرداد، درسکوت و مماشات و وقت‌گذرانی بیپرده مصدق شکل گرفت، لحظه به لحظه تکوین یافت و ریشه‌های سرطانی خود را در سراسر کشور گسترد. پیش از آن که "روز" ۲۸ مرداد فرا رسد، روح خبیث آن، در کالبد مملکت حلول کرده بود. کودتاگران که از دولت سرمصدق آزادانه درگشت و گذار و سرگرم توطئه‌چینی بودند، برخلاف دولت جبهه ملی وقت را بیپرده تلف نمی‌کردند. آن‌ها با جاسوسان انگلیسی و سرجاسوسان و مستشاران امریکا، جلسات مرتب داشتند و برای سرنگونی دولت قانونی نقشه می‌کشیدند. کودتاگران تا آستانه ۲۸ مرداد، اکثر واحدها و فرماندهان نظامی را در تهران و شهرهای مهم کشور با خود همداستان کرده بودند. جبهه متحد شریترین مخالفان تشکیل شده بود و پشت جبهه نظامی کودتا را مستحکم می‌کرد. از دو رکن اصلی ماشین دولتی: ارتش و دستگاه اداری، فقط اجزاء پراکنده و ناچیزی از اولی و مواضع سست و بی‌خاصیتی از دومی در دست دولت رسمی—که با بحران عمیق و افلاس شدید دست و پنجه نرم می‌کرد—بود. همین موقعیت لرزان دولت و وضع محکم نیروی سازمان یافته و آرایش دیده کودتا بود که به لوی هندرسن سفیر امریکا جرات داد روز ۲۶ مرداد، چشم درچشم مصدق با وقاحت بگوید.

"دولت امریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد... امریکا با تمام قوا از حکومت او جلوگیری خواهد کرد."

کودتای ۲۵ مرداد با شرکت مستقیم حزب توده ایران درهم شکست. سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی و مامور بازداشت مصدق، به ابتکار افسران توده‌ای بازداشت شد و شاه که از پشت صحنه بر این شیخون نظامی نظارت داشت، از کشور گریخت. پیش از این حمله کودتایی، حزب توده ایران در ۳۰ تیر، در کودتای شهریور—مهر ۱۳۳۱، در ۹ اسفند ۳۱ با تمام قامت در برابر توطئه‌های ضددولتی ایستاده و درنجات مصدق نقش تعیین کننده ایفا کرده بود. مکانیسم کودتا به اشکال مختلف از ۲۳ تیر ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ "چندین بار بکار افتاده و کار آمد بودن آن آزمایش شده بود". سرانجام باید ضربه نهایی، از جایی و در لحظه‌ای فرود می‌آمد... همه شرایط برای وارد آوردن این ضربه هر دم مساعدتر می‌شد. اگر ۲۸ مرداد هم با اقدامات لحظه‌ای و بی‌پشتوانه درهم می‌شکست، ماشین کودتا متوقف نمی‌شد. هر روز دیگری می‌توانست یک ۲۸ مرداد تمام عیار باشد. باید ریشه ۲۸ مرداد را خشکاند تا میوه زهرآگین آن بیار نیاید. که مساله این‌جا بود.

"جبهه متحد خلق وجود نداشت. مصدق و اطرافیانش اسیر تعهداتی بودند که خود برای خویش به وجود آوردند: وفاداری به سلطنت، اتحاد با امریکا و امتناع مطلق از همکاری با حزب توده ایران. محافل امپریالیستی و ارتجاعی که خود متحد و متشکل شده بودند، از این نقطه ضعف مصدق و هوادارانش حداکثر استفاده را می‌کردند و با تهدید و شانتاژ مانع از اتحاد نیروهای خلق می‌شدند. آنان هر روز مصدق و هوادارانش را متهم می‌کردند که خواستار تغییر رژیم و اتحاد با توده‌ای‌ها هستند. و هواداران مصدق نیز به جای این‌که به واقعیت زندگی تن در داده و با سربلندی و افتخار صف خود را روشن کنند و صریحا اعلام نمایند که برای دفاع از منافع ملی ایران راهی جز تغییر رژیم و

اتحاد همه نیروهای خلق، از جمله حزب توده ایران وجود ندارد، تسلیم شانتاژ می‌شدند و با هزار دلیل و برهان می‌کوشیدند ثابت کنند به مقام منبع سلطنت و "حافظ استقلال میهن"، به "سوگند وفاداری که به قانون اساسی و شاه" خورده‌اند و به تعهداتی که برای مقابله با "خطر کمونیسم" دارند، همچنان وفادارند".

در چنین فضایی، شب ۲۸ مرداد، با گام‌های مطمئن پیش می‌آمد. پیش از آن که هر قدم جدید را بردارد، راهش را می‌کوبیدند و آب و جارو می‌کردند و بی‌طرفی مصدق و یارانش را با انواع تمهید برای دشمن جان خودشان می‌خریدند. وقتی لحظه موعود رسید، نیروی ارتجاع در اوج آمادگی و نیروهای مرفعی گسیخته و بخش بورژوازی آن در قعر تزلزل، دودلی، محافظه‌کاری و سوءظن نسبت به متحدان پرولتری خود بود. حزب توده ایران از اعماق جگر فریاد می‌زد:

— خطر بالای سرماست.

اما دولت بورژوازی ملی، پیش از آن که به خطر واقعی بیندیشد، محو خطر موهوم "چپ" بود. از روز پیش از ۲۸ مرداد، حمله شوم آن را کاملاً آراسته بودند. برخلاف مشهور، این کودتا

"فقط به دست یک مشت اوباش که صبح آن روز به میدان آمده باشند، انجام نگرفت. دستگاه دولتی و به ویژه پلیس و ارتش، از قبل در دست کودتاجیان بود. حکومت نظامی — که به دست مصدق برقرار شد — به کودتاجیان (که این بار مستقیماً از سوی سفارت آمریکا هدایت می‌شدند) امکان داد که از شب پیش تمام شهر (چه تهران و چه شهرستان‌ها) را اشغال کنند".

"جو ضدتوده‌ای که سازشکاران و مدافعین دروغین مصدق، به همراه عمال کودتا ایجاد کرده بودند، دست کودتاجیان را باز می‌گذاشت که از ساعت ۸ شب ۲۷ مرداد، هرصدای مخالف شاه را در کوچه‌ها خفه کنند. دستور فرمانداری نظامی به "مامورین انتظامی" که پس از ملاقات مصدق با سفیر آمریکا برای جلوگیری از تظاهرات توده‌ای‌ها صادر کرده بود، سرود یاد مستان می‌داد و به فعالیت کودتاگران جنبه "قانونی" می‌بخشید. ساعت ۱۱ شب درواقع شهر اشغال شده و محیط وحشت بر همه جا حکم فرما بود. کینه ضدتوده‌ای و تمایل عمیقی که سازمان‌هایی مانند نیروی سوم و جناح راست پان ایرانیست‌ها (ظاهراً مدافع مصدق) نسبت به رژیم سلطنتی و "دوستی" ایران و آمریکا داشتند، آن‌ها را در کنار کودتاجیان قرار می‌داد.

هیچ نیرویی مدافع واقعی مصدق و دشمن شاه در خیابان‌ها وجود نداشت، جز توده‌ای‌ها که آن‌ها هم با چنین شدتی کوبیده شدند. و اعلامیه فرمانداری نظامی مصدق علیه آن‌ها صادر شد که حق تظاهرات ندارند.

موضوع مهمی که در ۲۸ مرداد نقش بسیار جدی ایفا کرد، سلطه نیروی "انتظامی" در کارخانه‌ها بود. نیروهای نظامی — کودتاجی از ماه‌ها پیش به بهانه جلوگیری از اعتصاب و غیره، به طور ثابت واحدهایی را در کارخانه‌ها و مناطق کارگری مستقر کرده و کارخانه‌ها را عملاً اشغال کرده بودند. کارگران دلایل کافی و به حقی داشتند که ناراضی باشند. فشار عمده اقتصاد بدون

نفث بردوش آنان بود. مصدق به ملاکین و سرمایه‌داران کم‌ترین فشار نمی‌آورد. با این حال حزب توده ایران، به همان نسبت که درمشی اتحاد با مصدق پی‌گیرتر می‌شد، از نفوذ خود در میان کارگران برای جلوگیری از اعتصاب‌ها استفاده بیشتری می‌کرد... به همین دلیل از چندماه پیش از کودتا، هیچ اعتصابی در کارخانه‌ها رخ نداد. با این حال سیاست نظامی کردن کارخانه‌ها با شدت دنبال شد.

وقتی لحظه موعود فرارسید، کودتا ذخیره کافی در پشت سر داشت.

"بنابر این کودتای ۲۸ مرداد به هیچ روی بی‌سازمان و اله‌یختگی نبود، پشت سرش نیرو داشت."

تعادل نیروهای بالفعل به سود آن بود. و در صورت برخورد با مقاومت جدی "کار به جنگ خانگی می‌کشید. برای مقابله با چنین کودتایی می‌بایست: جبهه متحد خلق وارد میدان شود و مصدق با تکیه به اقدامات قانونی خود و با استفاده از تمام وسایل مردم را مسلح کند و نیروهای نظامی وفادار به مردم را به حرکت درآورد. مصدق از انجام این وظیفه میهنی سرباز زد و به مراجعات مکرر حزب ما پاسخ رد داد. به احتمال قوی کودتاچیان می‌دانستند که مصدق چنین خواهد کرد."

"گاه می‌پرسند: با وجود این که حزب توده ایران تنها ماند و مسلح نبود، از هر نوع پشتیبانی اسمی مصدق هم شده، محروم بود و اقدامش برای مقابله با کودتا به معنای قتل عام مبارزان توده‌ای می‌بود، آیا - با وجود همه این‌ها - بهتر نبود حزب دست به اقدام بزند و شکست روحی بعد از کودتا را لااقل تخفیف دهد؟

لنین در اثر داهیانه خود کارل مارکس در بخش "تاکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا" از قیام کارگران پاریسی در ۱۸۷۰- با آن که بی‌موقع بود، پس از شروع مارکس به آن تهنیت گفت - یاد می‌کند و می‌آموزد:

"در چنین شرایطی و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در مسیر عمومی و فرجام نهایی نبرد پرولتاریا، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرم‌گم‌تری است تا دست کشیدن از مواضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد. چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می‌شکند و توان پیگار را از او سلب می‌کند."

شاید به این معنا و به این مقصود، دست زدن به اقدام تنه‌ل، سودمند بود. ولی فراموش نکنیم که ۲۸ مرداد هنوز پایان کار نبود. امید می‌رفت که با عقب‌نشینی منظم بتوان تهاجم قاطع‌تری را تدارک دید. در برابر چنین دور-نمای احتمالی، تصمیم‌گیری برای قتل عام مبارزان توده‌ای واقعا دشوار بود. به علاوه در این روز قیام کارگری وجود نداشت و چه بسا می‌بایست پشاهنگ را به تنهایی به میدان فرستاد."

پی گفتار:

" دکتر مصدق بدون تردید سیاستمدار بزرگی بود که در بازی‌های سیاسی کوتاه مدت، موفقیت‌های بزرگی کسب کرد. اما مشی دور برد او نادرست بود و شکست ۲۸ مرداد را در بطن خود داشت.

اختلاف در استراتژی و تاکتیک بدون تردید میان ما و مصدق دشواری‌هایی به وجود می‌آورد که عناصر خرابکار معمولاً همه گناهان آن را به گردن ما می‌اندازند و در این باره دروغ‌های غرض‌آلودی به هم می‌یافند، ولی حقیقت این است که ما و فقط ما بودیم که برای رفع این دشواری‌ها کوشیدیم و به‌طور یک‌جانبه از مصدق حمایت کردیم.

مادرست‌تر دوران مصدق با وجود این‌که حزبی مخفی بودیم و کم‌ترین حمایتی از طرف مصدق و جبهه ملی نمی‌دیدیم که سهل است، از جانب هسان‌ها هم سرکوب می‌شدیم، همواره در لحظات حساس کنار مصدق ایستادیم، از همه کارهای مثبت او حمایت کردیم. دزسی‌ام تیر ۱۳۳۱، کودتای شهریور-مهر ۳۱، درنهم اسفند ۳۱ و ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ ما مصدق را از سقوط نجات دادیم و در ۲۸ مرداد هم با تمام قوا آمادگی خود را اعلام کردیم، اصرار ورزیدیم، ولی مصدق و یارانش دست اتحاد ما را نفشردند و ما را تنها گذاشتند. باید علت طبقاتی این امر را دریافت. باید دانست که نمایندگان بورژوازی ملی، در این لحظات حساس نتوانستند و نخواستند گام بزرگی به جلو بگذارند.

فراموش نکنیم که اگر کودتای ۲۸ مرداد، طبق پیشنهاد حزب توده ایران با جبهه متحد خلق و با شرکت فعال زحمتکشان مسلح شکسته می‌شد - که تنها راه شکستن کودتا بود - انقلاب ایران وارد مرحله کیفی نوینی می‌گشت. جنبش ملی شدن نفت چنان‌که در ماهیتش بود، به یک انقلاب ملی و دموکراتیک فرا می‌روید. ستون فقرات ارتش محمد رضا خانی و نظام پلیسی آن می‌شکست، دربار برای همیشه سرنگون می‌شد و نفوذ امپریالیسم آمریکا، به دنبال امپریالیسم انگلیس طرد می‌شد، محور فتودالیسم و اجرای تحول بنیادی در مناسبات اجتماعی به سود دهقانان، بهره‌برداری ملی از نفت و صنعتی شدن کشور در دستور روز قرار می‌گرفت...

مصدق و یارانش و به طریق اولی سازشکارانی که بختیارها و سایرلیبرال‌های امروزیین فرزند خلف آن‌ها هستند، حاضر نشدند در این راه گام بردارند. آن‌ها ملی‌شدن نفت را با حفظ فتودالیسم و سلطنت و با استقرار بهترین مناسبات با آمریکا می‌خواستند و زمانی که نادرستی تصوراتشان برملا شد و انقلاب با تمام قد در برابرشان ایستاد، پس زدند و ترجیح دادند که اگر حکومت را به زاهدی هم می‌دهند، توده مردم مسلح را به خیابان‌ها نکشانند و از انقلاب استقبال نکنند.

تجربه ۲۸ مرداد، بهای رودها خون و دریاها رنج است. این تجربه غنی که خاکستر آرزوهای مردمی سلحشور و مجروح در آن مدفون است، امروز هم مثل دیروز به اعجاز "اتحاد"

اشاره می‌کند. این جواز پیروزی انقلاب است.
"سایر نیروها متاسفانه مشی اتحاد را اگرهم اعلام کنند، به معنای محدود آن
می‌فهمند و اصیل‌ترین و پی‌گیرترین نیروهای انقلابی را کنار می‌گذارند، زیرا
از پی‌گیری و قاطعیت انقلابی آن‌ها، از حقانیت تاریخی آن‌ها بیم‌دارند. از
این‌جاست که تلاش پی‌گیر برای متحد کردن نیروهای انقلابی به دوش ما است،
رسالت تاریخی ما است."